



## دفاع و مبارزه ملی مردم طبرستان برابر تازیان

(۲)

### از جان گذشتگی غرور انگیز ملی يك نوجوان طبرستانی

بعد از قیام ملی دلیرانه و جانانه مردم طبرستان در سال ۱۶۹ هجری، که شرح آن در شماره قبل نوشته شد، خطه زرغین و مرد پرور طبرستان از وجود تازیان بر توقع و خودخواه، که حکمرانی و تسلط در کشورهای غیر عرب راجح مسلم خود میدانستند و برخلاف گفتار پیغمبر اسلام (ص) بر خورداری از آسایش و نعمتهای زندگی را جز برای قوم خود برای اقوام دیگر نمیخواستند، خالی شد. در این موقع مهدی خلیفه عباسی در حجاز و عراق با طرفداران سادات علوی که خلافت اسلام راجح مسلم اولاد علی (ع) میدانستند در کشمکش و زد و خورد بود. خالد بن برمک و حماد بن عمرو الذهلی نمایندگان وی که در آن زمان در ری بودند جریان واقعه طبرستان و قیام ملی مردم از خود گذشته و دلیر آن سامان را برای خلیفه نوشتند و توسط یکی از عمال مورد اعتماد خلیفه، بنام سالم فرغانی، که به شیطان فرغانی معروف بود، نزد وی گسیل داشتند. خلیفه پس از اطلاع بر جریان واقعه طبرستان با کمال تأسف اظهار داشت: در بین سرداران عرب کسی نیست که به طبرستان رود و سر و نداد هر مزد را بیش من آورد. سالم فرغانی که در مجلس حاضر بود گفت: چنانچه خلیفه لشکر کافی

\* آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع) از تاریخ نویسان محقق معاصر.

در اختیارم بگذارد در رفع این مهم اقدام خواهم کرد. سالم با عده زیادی از افراد جنگی عرب که طبق دستور مهدی خلیفه عباسی گردآوری شده بودند عازم طبرستان گردید تا بحرای (اسرم) در ایالت طبرستان فرود آمد. ونداد هر مزد، حکمران مقتدر طبرستان، که پس از قیام خونین مردم آن سامان هر روز انتظار لشکر کشی از طرف خلیفه را داشت، پس از اطلاع بر حرکت سالم، با افراد سپاه وزبده سواران از جان گذشته خود به پیشواز رفت. جنگی سخت بین دو سپاه در گرفت. ونداد هر مزد و سالم نیز مدتی بجنگ تن بتن پرداختند. ونداد هر مزد حملات سختی را که سالم به او فرود آورد با کمال رشادت و شهامت رد کرد. عاقبت هیچیک فائق نشدند و با رسیدن شب دست از مقاتله و جنگ برداشتند.

بطوریکه ابن اسفندیار، در تاریخ طبرستان<sup>۱</sup>، تصریح نموده است، ونداد هر مزد در آن شب به هر مزد آباد فرود آمد. چون صبح شدیکی از بهترین اسبان خود را زین و برگزی زرین بر نهاد و روبه افراد سپاه خود کرد و گفت: ای قوم بدانید که دشمن اینست که شما دیده اید و شوکت و قوت من نیز دیروز مشاهده کرده است و شما شیر مردان طبرستانید. کیست از شما که این اسب آراسته را بستاند و نبرد او قبول کند؟ سه نوبت همین حملات را تکرار نمود و هیچیک از افراد او جواب ندادند تا اینکه پسر خود او، بنام ونداد امید، که کودکی بیش نبود داوطلب جنگ با سالم گردید و تعهد کرد که سر دشمن را نزد پدر آورد. نصیحتهای پدر و اطرافیان در این کودک دلیر و میهن پرست تأثیری نبخشید و عاقبت باتنی چند پنهانی و از طریق بیراهه به اردوگاه لشکریان سالم رسید. این جوان از خود گذشته سرانجام در يك جنگ تن بتن به اتکای نیروی ایمان ملی و همچنین ترغیب و تشویق دائمی خود کوهیاد، سالم فرغانی یا شیطان فرغانی، سردار بزرگ مهدی خلیفه عباسی را، که مانند کوهی در برابر او قد علم کرده بود از پا در آورد و کشت و بالنتیجه با ضرب شمشیر این جوان مرد اصیل ایرانی لشکریان عرب تارومار شدند و خیر شکست آنان در اقصی نقاط کشورهای اسلامی آن زمان پیچید و از خود گذشته گی و دلاوری يك نوجوان طبرستانی، در راه حفظ استقلال میهن و زادگاه خود، برای چندمین بار دولت غاصب عباسیان را به تخریب و تعجب و در عین حال بتحسین واداشت.

### جنگ هیجان انگیز ملی مردم طبرستان با فراسه

وقتی که خبر قتل سالم فرغانی و پراکنده شدن لشکریان وی به مهدی خلیفه عباسی رسید، سخت بر آشفت و در اندیشه شد و پس از بحث و تبادل نظر با مشاوران خود، ده هزار مرد جنگی به سرداری یکی از امیران درگاه خود، بنام فراسه بطبرستان گسیل داشت و نامه ای نیز به خالد برمکی

۱- تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار به تصحیح شادروان عباس اقبال آشتیانی جلد اول

که بنمایندگی خلیفه در ری اقامت داشت نوشت که فراشه را مدد کند و از هیچگونه کوششی در راه انجام مأموریت وی دریغ ندارد. بهمین علت در شهر ری، مردان مجهزی به راهان فراشه ملحق شدند. فراشه راه نور (لاویج تنگه) را برای حمله بطبرستان در نظر گرفته بود، ولی بمنظور اغفال در راه کندوان و فیروزکوه تظاهراتی بعمل آورد، و نداد هر مزد عدله ای را در این راه بنگهبانی گمارده بود. در این موقع جاسوسان وی از ری خبر آوردند که قوای عرب از راه لاویج کوه بطبرستان حمله خواهند کرد. و نداد هر مزد، فرمانده قوای مجهز طبرستان، دستور داد که هیچک از افراد سپاه طبرستان جلوی لشکر فراشه ظاهر نشوند تا فراشه و همراهان وی در پیشرفت بسوی طبرستان، بواسطه نبودن افراد و مانعی دلیر شود. در ضمن تسدیری اندیشید و دستور داد چهار صد بوق و چهار صد طبل تهیه و آماده کردند و چهار هزار نفر از زن و مرد کاری طبرستان را نیز آماده ساخت و هر یک را یک تیر و یک اره داد و آنان را در دو طرف دامنه دره لاویج تنگه در راه نور که محل عبور لشکر فراشه بود گماشت و یاد آورد شد که من قبلاً با صد یا چهار صد مرد جنگی بیرون خواهم رفت و خویشتن را به فراشه و همراهانش خواهم نمود. چون ایشان مرا با این افراد کم ببینند بما روی خواهند آورد، و ما نیز پشت برگردانده داخل دره میشویم. شما همچنان در بالای دره صف کشیده و از هر دو جانب خاموش باشید تا آنان همگی درون کمین گاه آیند و من نیز بمحض ورود همه آنها بداخل دره، طبلی فرو گویم و شما چهار صد بوق و چهار صد طبل را دفعتاً بصدادر آورید و چهار هزار درخت بالای دره را که قبلاً با اره و تیر بریده و آماده شده است بر سر آنان فرو اندازید، بطوریکه هیچک از آنان نتوانند از آنجا بیرون روند، البته همه ی بندیان توسط مردان مسلح دیگری که قبلاً آماده شده اند از دم تیغ مرگ خواهند گذشت. عاقبت و نداد هر مزد بانقشه و برنامه تنظیم شده قبلی، فراشه و افراد سپاه او را بداخل دره کشانید. در این موقع با اشاره فرمانده مدبر طبرستان چهار صد دستگاه طبل و شیپور مانند صاعقه ای رعد آسا سکوت جنگل را شکست و چهار هزار درخت کهنسال بالای دره بهمراهی سنگهای گران بر سر لشکریان عرب فرو ریخت و مردان جنگی عرب در حدود دوهزار تن سراسیمه و متحیر با جسمی مجروح و حالی مفلوک از دم تیغ دلاوران میهن پرست طبرستان گذشتند و بقیه نیز امان خواستند و تسلیم شدند. فراشه فرمانده لشکر عرب نیز دستگیر شد و سپس طبق دستور و نداد هر مزد او را در برابر چشمان ذوق زده مردم طبرستان گردن زدند. تعداد لشکریان طبرستان در این جنگ چهار هزار نفر بود، در صورتیکه لشکریان عرب از ده هزار نفر متجاوز بودند. از صحنه های بسیار شگفت انگیز و عبرت آموزی که در قیامهای ملی مردم طبرستان بچشم میخورد، شرکت زنان شیردل این خطه در کلیه قیامها و جنگهای خونینی است که بی درپی در آنجا بوقوع پیوسته است.

زنان غیور و وطن پرست این سامان بدون کوچکترین ترس و وحشتی دوشادوش مردان جنگاور خود در مقابل دشمنان ملك و ملت خود صف آرائی نموده و بمبارزه پرداختند. در جنگ فراشه، زنان طبرستان، مانند جنگهای دیگر، شرکت داشتند و نواختن طبل و

شیور و ایجاد وحشت در بین لشکریان عرب بعهده آنان محول شده بود که خوشبختانه با کمال سربلندی در انجام مأموریت خود موفق و کامیاب شدند و صحنه‌های درخشانی از مدافعات افتخار-آمیز میهنی ایرانیان شکست‌ناپذیر را در سینه تاریخ نهضت‌های ملی ایران ثبت و جاویدان کردند. بطوریکه مورخان نوشته‌اند امپدشروین و یاران‌ش، در جنگ فراسه شرکت نکردند ولی پس از شکست اعراب آنان نیز بجنگیان طبرستان پیوستند و از غنایم بهره‌مند گردیدند. خبر قتل فراسه و پراکنده شدن افراد او به مهدی خلیفه عباسی رسید. این بار با کمال یأس و نومیدی مردم سیرت و ظالمی راه، بنام روح بن حاتم، بطبرستان فرستاد و وی نیز آنطور که باید کاری از پیش نبرد. پس از آن ناچار خالد بن برمک را بجانشینی او برگزید.

### رفتار عبرت‌انگیز خالد برمکی در طبرستان

خالد، با ونداد هرمزد بنای دوستی و صمیمیت را گذارد و کوهستان آن نواحی را به او وا گذاشت. در حقیقت یاران او بر عمال خلیفه مسلط بودند تا اینکه خالد بن برمک از طرف خلیفه معزول گردید. در اینجا نقل واقعه‌ای که در موقع عزل خالد در مازندران بوقوع پیوسته است بی-مناسبت نیست: بطوریکه در تاریخ طبرستان<sup>۱</sup> مسطور است پس از وصول فرمان عزل، وقتی که خالد آمل را ترک میگفت یکی از اهالی که گویا از خالد بن برمک ناراضی بود گفت: الحمد لله از ظلم تو خلاص شدیم، این گفته بگوش خالد رسید دستور داد آن مرد را که بازاری بود بیاوردند، گفت: اگر از ولایت شما معزول کردند از انتقام تو کسی مرا معزول نکرده است و دستور داد فی المجلس آن مرد را گردن زدند.

### وطن پرستی نمایان يك اسیر طبرستانی

بعد از خالد بن برمک، خلیفه عمر بن العلاء را بطبرستان فرستاد. وی با ونداد هرمزد راه خصومت پیش گرفت و بتدریج کوهستان را از او باز ستاند، بطوریکه ونداد هرمزد در پیشه‌ها مخفی شد، تاروی یکی از اقوام ونداد هرمزد را گرفتند و نزد عمر بن العلاء آوردند. نماینده خلیفه دستور داد او را گردن زنند. مرد گفت مرا امان دهید تا مخفی گاه ونداد هرمزد را بشما نشان بدهم. پس براه افتاد و به پیشه‌ای درآمد و ایشان را گفت شما در گوشه‌ای بایستید تا من بروم و ببینم در کجا بماند بعد شما را خبر کنم. آن مرد رفت و ونداد هرمزد را از ماجرا آگاه ساخت، ونداد هرمزد و یاران وی کمین کردند و آن جماعت را از دم تیغ گذارند. عمر بن العلاء از آن معرکه جان سلامت در برد و فرار کرد. چون این خبر به مهدی خلیفه رسید بر او خشم گرفت و تمیم بن سنان را بجای او بطبرستان فرستاد. وی نیز چون دریافت از عهده ونداد هرمزد بر

نمیآید با وی صلح کرد. پس از آگاهی بر این جریان، خلیفه یزید بن مرثد و حسن بن قحطبه را به طبرستان گسیل داشت. آنان باونداد هرمزد جنگها کردند و بسیاری از مردان وطن پرست ونداد هرمزد را کشتند و جمله‌ی ولایت طبرستان را در تصرف گرفتند ولی بخود ونداد هرمزد دست نیافتند و او باتنی چند در بیشه‌های طبرستان متواری گردید. تا اینکه خلیفه پسر خود موسی بن مهدی ملقب به هادی را بگریگان فرستاد. ونداد هرمزد پیش او رفت و هادی مقدم او را گرامی داشت و به یزید نوشت که کوهستان را به ونداد هرمزد مسلم دارد. هادی از گریگان کوچ کرد و بعراق رفت و از عراق عزم بغداد داشت و ونداد هرمزد را همچنان با خویش میبرد، در راه خبر وفات مهدی باورسید پس با عجله بیغداد رفت و بخلافت نشست ونداد هرمزد در بغداد بود و پس از مدتی دزدان سفان برادر کهنتر وی دستور داد شخصی بنام بهرام بن فیروز را که در گریگان بدست خلیفه مسلمان شده بود گردن زدند. این خبر به هادی خلیفه عباسی رسید، خلیفه دستور داد ونداد هرمزد را بیاورند و بقصاص آن مرد بکشند. ونداد هرمزد گفت من همواره در اختیار خلیفه هستم و کار کشتن من قوت نخواهد شد و کشتن برادر بی گناهی برای جرم برادرش اجرای عدالت نیست. من برای این کار راه حل بهتری در نظر دارم و آن این است که مرا بطبرستان فرستید تا سر مجرم حقیقی را که برادرم ونداسفان باشد برای خلیفه بیاورم. این پیشنهاد خلیفه را خوش آمد و دستور داد تا او را به آتشکده برند و سوگند دهند. ونداد هرمزد عازم طبرستان گردید. ولی پیشاپیش به ونداسفان خبر داد که بگوشه‌ای از طبرستان رود و هرگز بنزد او نیاید، زیرا چنانچه او را ببیند در اجرای سوگند خود اجبار دارد تا سر او را از تن جدا کند و برای خلیفه بفرستد. ولی مدتی نگذشت که هادی خلیفه عباسی وفات یافت و توبت خلافت به هارون الرشید رسید. (ربیع الاول ۱۷۰ هجری) و موضوع سوگند و تعهد ونداد هرمزد نیز منتهی شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

هرچیز را از اهلش بخواه

از صدق، مشک‌جو، ز آهو، در

از صدق در طلب، ز آهو، ناف

«حکیم سنائی غزنوی. قرن ششم هجری»

آستین گر ز هیچ خواهی پر

از تقی دین طلب، ز رعنا لاف